



گزارش خبری را بخوانید

خوانش کتاب «کوه مرصاد زد» نوشته محمدرضا پیرامی

## مرد کوچک

خبرک کتاب

بفرمایید به قاچ کتاب!...



در بسته خبری بخوانید

## یازنانه، یابچه گانه؛ دختران نوجوان لباس مناسب ندارند

امان از استرس



الهی از این بشیمانی اگر سوختام می خواهی خاکسترم آیدم... از این سبکتر اگر می خواهی ام بین مرا که به یاد زقیام برصدار و می سایدنیم اسروز... چندان درهای در رقص آفتاب بخشایش تو هر چه می خواهی من همم اسروز...



# راه آهن

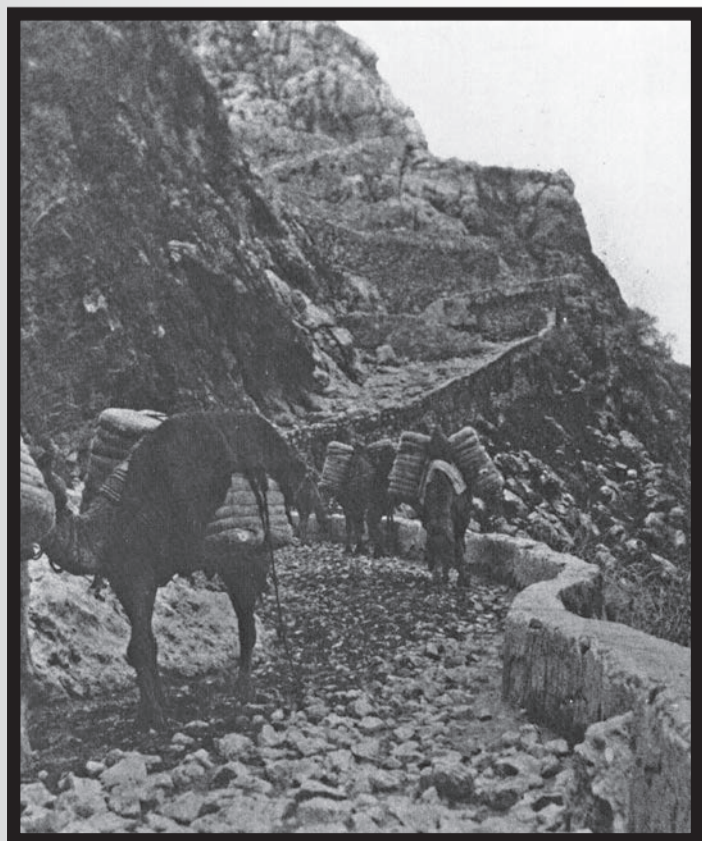
استعماری  
سالروز این قرارگاه  
اپوران به انگلیسی ها در  
ماجرای واگذاری خط آهن

### راه آهن برای انگلیسی ها

ساخت این خط آهن ۱۱ سال طول کشید و کارگران زیادی در ساخت این خط آهن شرکت کردند. اما ماجرای دخالت انگلیسی ها به همین جا ختم نشد. آن ها که به هر طریقی می خواستند از شاه امتیاز بگیرند و منافع خودشان را تأمین کنند، تصمیم گرفتند این خط آهن را از چنگ ایرانی ها در بیاورند؛ زیرا دوباره انگلیس و روسیه مثل دو خروس جنگی به جان هم افتاده بودند و انگلیس به دنبال بهانه ای می گشت تا بتواند راهی برای نفوذ به روسیه برای خودش فراهم کند و چه راهی بهتر از راه آهن. بالاخره آن ها رضاشاه را وادار کردند که این خط آهن را به آن ها واگذار کند تا آن ها بتوانند اسلحه و نیروهایشان را که از طریق دریا تا جنوب ایران می آمد، به شمال کشور منتقل کنند. شاه هم بدون توجه به خواست و نظر مردم، امتیاز این راه آهن را به انگلیسی ها داد تا هر کاری که دلشان می خواهد انجام دهند.

### از هیچ کجا به هیچ کجا می رود

روزنامه ها آن زمان نوشتند که رضاشاه راه آهنی ساخته است که از «هیچ کجا به هیچ کجا می رود». از بندری بی نام نشان در خلیج فارس، به بندری بلااستفاده در حاشیه شرقی دریای مازندران، این کاملاً نشان می داد که چه هدف و برنامه ای پشت ساخت این خط آهن وجود داشت!



**ملیحه محمودخواه** | مسافرت با وسایلی مانند قطار و هواپیما نسبت به اتوبوس خیلی راحت تر است، البته اگر اتفاقی در این میان رخ ندهد و سالم به مقصد برسید. در حال حاضر خطوط راه آهن به همه جای ایران کشیده شده است و از هر کجا به هر کجایی که بخواهید، می توانید، خیلی راحت یک بلیط بخرد و سفرتان را بی دغدغه انجام دهید. اما ماجرا اینجااست که خیلی از بازماندگان رژیم شاه که بعد از انقلاب از ایران فرار کردند و در خارج از ایران زندگی می کنند، مدام در مصاحبه با تلویزیون های خارجی می گویند رضاشاه باعث شد راه آهن ساخته شود و کلی هم به بهانه و چه چه و از او تعریف می کنند. ما امروز تصمیم داریم شما را با واقعیت ساخت راه آهن آشنا کنیم. اینکه اصلاً رضاشاه به فکر مردم نبود و هدفش از ساخت راه آهن خوشحال کردن انگلیسی ها بود؛ موضوعی که هیچ گاه خاندان پهلوی به آن اشاره نمی کنند و آن را پنهان می کنند.



### دعوا از راه ایران

در زمان رضا شاه ایران پایگاه انگلیسی ها شده بود و آن ها از راه ایران می توانستند به دعوایشان با شوروی برسند؛ همین شد که انگلیسی ها به رضاخان گفتند راه آهن بسازد و آن را هم طوری بسازد که آن ها بتوانند راحت به شمال ایران یعنی نزدیک روسیه دسترسی پیدا کنند و با آنکه کارشناسان به رضاخان می گفتند، راه آهن باید همه شمال و جنوب و شرق و غرب ایران را به هم وصل کند، او گوشش بدهکار این حرف ها نبود و می گفت فقط باید جنوب کشور به شمال کشور وصل شود.

**واگذار استعمار راه آهن به انگلیس یعنی اینکه اولویت رفت و آمد با قطار، با انگلیس ها بود و هر چه سود از این قطارها به دست می آمد به جیب آن ها سررازی می شد.**

### تأمین هزینه ساخت راه آهن از مالیات شکر

برای ساخت این خط آهن کلی هزینه شد و بیشتر پولش از مالیاتی که رضاخان روی قند، شکر و تولید و توزیع آن می گذاشت، تأمین می شد. انگلیسی ها هم یک گوشه ای نشستند و بدون آنکه حتی یک پند از جیب مبارک خرج کنند، مدام به رضاشاه فشار می آوردند که هر چه زودتر راه آهن را به کار بیندازد.

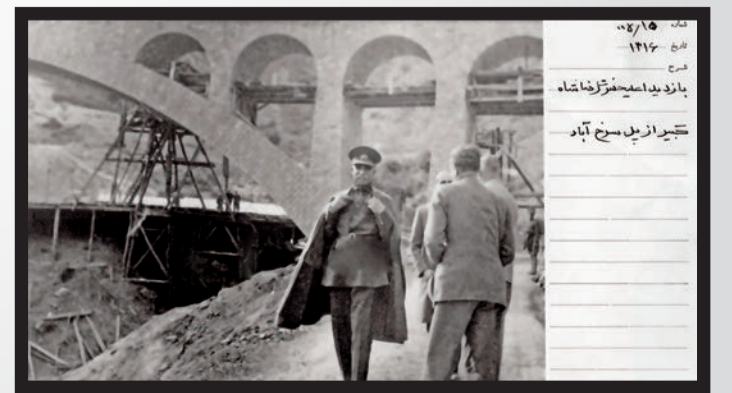


### تصویب ساخت راه آهن از زمان احمدشاه

اصلاً ماجرای ساخت راه آهن در زمان رضاشاه مطرح نبود و موقعی که احمدشاه در ایران سلطنت می کرد، این مسأله در ایران مطرح شد. یعنی لایحه (لایحه پیشنهادی است که دولت برای طرح در مجلس شورای ملی به تصویب نمایندگان راه آهن چهارم اسفند ۱۳۰۵ در مجلس شورای ملی به تصویب نمایندگان رسید، البته فکر نکنید این طرح خیلی راحت به بحث گذاشته شد و خیلی راحت هم به آن رأی دادند. ساخت راه آهن اتفاقاً آن زمان خیلی مخالف داشت و از همه بیشتر خود احمدشاه مخالف آن بود. او می گفت راه آهن چه سودی دارد و اصلاً هیچ پولی از آن در نمی آید. اما مدام نمایندگان به دیدن او می رفتند و تلاش می کردند شاه را برای ساخت راه آهن قانع کنند اما بازم او حرف خودش را می زد و تا زمانی که پادشاه بود، با آنکه ساخت راه آهن به تصویب مجلس رسیده بود، اما راه آهنی در ایران ساخته نشد.

### قدربازی رضاشاه و راه آهن

اما از زمانی که رضا شاه روی کار آمد، وضع فرق کرد. او کاملاً قدر بود و کاری به حرف کسی نداشت و حرف، حرف خودش بود. اما در این میان تنها چیزی که برایش مهم بود، کشور انگلستان بود. زیرا او با کمک انگلیسی ها روی کار آمده بود و به نظر خودش باید آن ها را برای خودش حفظ می کرد. این همه ماجرا نبود، انگلیسی ها آن زمان با شوروی که در شمال کشور ما قرار داشت و بعداً تجزیه شد و از آن کشور بزرگ چند کشور کوچک تشکیل شد، بدجوری کل کل داشتند و این کل کل ها خیلی هم به نفع ما نبود؛ زیرا انگلیس با کشور ما رابطه داشت و هر جنگ و دعوائی که با روسیه داشت، خرابی اش روی سر ما بود.







# 01 خوانش کتاب

## بازی گرگ ها با آدمیزاد

جلال، توی یک روستای غریب، در بهار دنبال حکیم می گردد. پدر، بیمار است و باید برایش حکیم ببرند او حکیم را پیدا می کند و به سمت روستای خودشان راه می افتد. اول یک گرگ و بعد گله گرگ ها از راه می رسند.  
زمستان است: «قاشقا تندتر می کند، برمی گردم و پشت سرم را نگاه می کنم. گرگ ها پیچ و تاب می خورند و از هم دیگر جلو می زنند و زمین را بو می کشند و بازی کنان می آیند. انگار مطمئن هستند که ما در چنگشان هستیم و برای همین هم جملهای نشان نمی دهند. حکیم می پرسد: «دیدنی شان؟»

می گویم: «آره، می بینمشان.» قاشقا اسم اسب جلال است. او یورتمه می رود و هرطور شده از دست گرگ ها می گریزد. پدر، حال خوشی ندارد و این موضوع را حکیم خیلی زود متوجه می شود: «چرا تا حالا نبردیش دکترو؟ مرض مانده. ریشه دوانده، تازه آمدهاید سراغ من؟ لابد انتظار معجزه هم دارید!»

رنگ از روی ننه می پرد، عمو اسحاق برمی گردد و زل می زند به دهان حکیم. صدای ننه می لرزد.

- دستم به دامنت حکیم! این حرف ها یعنی چه؟ چه می خواهی بگویی؟ حکیم پیشنهاد می کند پدر را برای معاینه به بیمارستانی در شهر ببرند.

پدر به جلال توصیه هایی دارد: «فردا من را می برند شهر. به خودم اگر باشد، دوست ندارم بروم. تحمل این همه راه برایم سخت است. اما حالا که حکیم گفته، چاره ای نیست. می روم. بعداً به مادرت هم می گویم، اگر برای من اتفاقی افتاد، چندان از گوسفندها را بفروشید و زود قرض صفر را بدهید.»

جلال، توی یک روستای غریب، در بهار دنبال حکیم می گردد. پدر، بیمار است و باید برایش حکیم ببرند. او حکیم را پیدا می کند و به سمت روستای خودشان راه می افتد. اول یک گرگ و بعد گله گرگ ها از راه می رسند. زمستان است: «قاشقا تندتر می کند، برمی گردم و پشت سرم را نگاه می کنم.»



## بی تابی قاشقا و مرگ پدر

راوی کتاب «کوه مرا صدا زد»، یک نوجوان است که مثل خیلی از نوجوان ها آرزو دارد مدرسه اش در برف های زمستانی تعطیل شود. ننه می گوید: «صباحانهات را نخوردی.» می گویم: «نمی خورم، اشتها ندارم.» ایلدار می گوید: «شاید امروز مدرسه ها تعطیل باشد. دبستان های ده خودمان که تعطیلند.» صدف با خوش حالی می گوید: «راست می گویی؟» ایلدار جواب می دهد: «آقا معلمتان نتوانسته از شهر برگردد.» می گویم: «مگه رفته بود؟» می گوید: «آره، با تراکتور ده کیشی!» خدا خدا می کنم که مدرسه خودمان هم تعطیل باشد. پدر و عمو اسحاق از شهر برگشته اند. زن ها به عیادت پدر آمده اند: «خاله نرگس می گوید: ان شاء الله تا فردا چنان حالش خوب بشود که همه انگشت به دهان بمانند. برای خدای قادر که کاری ندارد. غصه هیچ چیز را نخور. مگر پسر حاج مسلم را یادت نیست؟ حال و روزش از این بدتر بود. اما به دو ماه تکشید که خوب شد. حالا هم رفته شهر کار کند.» حال پدر خوب نیست و اسب این موضوع را فهمیده، عجیب بی تابی می کند: «نگرانی توی چشم هایم دود می زند. با خودم می گویم: «تکند یک وقت حیوان غریبه ای توی طویله آمده باشد؟» و چشم می دوامم به دور و برم. اما چیزی دیده نمی شود... دست می کشم به پال ها و گردنش؛ به لکه سفید وسط پیشانی اش. فکر می کنم با این کار دیگر آرام بگیرد. اما، بدتر، از زیر دستم می لغزد و عقب عقب می رود و شیبه می کشد و سر دست بلند می شود.» پدر جلال به خاطر بیماری از دنیا می رود.

## هزار و یک مشکل ریز و درشت

شرایط سختی دارند. خاله نرگس سعی می کند مادر را آرام کند، اما هزار و یک می رود که مادر، یکی یکی آن ها را می شمارد: «حال و روزمان را نمی بینی؟ نمی کدامش را برایت بگویم؟ قرضی را که تا زیر گلویمان بالا آمده؟ یا زمینی را که دیگر یا کاشت و برداشت و آبیاری و وجین و خرمن کوبی و رسیدن به مال و احشام و تازه، مگر من چندان دست دارم؟» صدف که هنوز دبستانی است، اما جلال سعی بردارد.

برف، روی سقف تلنبار شده، تیرهای چوبی سقف ترک برداشته اند. جلال تصه را پارو کند: «برای این که دست هایم یخ نکند، مشتت برف برمی دارم و پوست و بعد، از تنه بام، شروع می کنم به پارو کردن. برف سنگین تر از آبی است که ف می کنم، بدنم گرم می شود و دیگر سرما را احساس نمی کنم.» جلال، حساسی خود پارو کردن، باعث می شود سرما بخورد.

## با زنانه، یا بچگانه؛ دختران نوجوان لباس مناسب ندارند

ایسنا

حتماً برای شما هم پیش آمده که هنگام خرید لباس، ساعت ها در بازار برای پیدا کردن یک لباس دخترانه مناسب سرگردان بوده اید و در آخر بدون پیدا کردن جنس مورد علاقه تان دست از پا درازتر به خانه برگشته اید. «مریم روحزاد» یکی از برندگان جشنواره مد و لباس با اشاره به کمبود لباس برای دختران نوجوان گفته است: «برای نوجوانان، به ویژه دختران لباس مناسبی در بازار پیدا نمی شود. لباس ها یا خیلی زنانه هستند یا بچگانه، و در این بخش اصلاً سرمایه گذاری نمی شود. من دو بچه دارم و لباس هایی را که می خواهم نمی توانم برای آن ها در بازار پیدا کنم، به همین دلیل ترجیح می دهم خودم برای آن ها لباس طراحی کنم.»



# من چی بپوشم؟

## امان از استرس

فارس

حتماً بارها از بزرگترها شنیده اید که علت بیشتر بیماری ها استرس است. خوب بهتر است این حرف را جدی بگیرید؛ چون حداقل درباره بیماری های دهان و لثه که درست از کار درآمده است، رئیس انجمن دندان پزشکیان عمومی ایران درباره همین موضوع خبرهایی دارد که ممکن است به کار شما دانش آموزان استرسی هم بیاید. به گفته ایشان استرس، نگرانی و نقص سیستم ایمنی بدن باعث ایجاد آفت می شود.



آفت دهان درمان قطعی ندارد و با دردی که دارد می تواند حسابی روی مختان باشد و شما را از درس و زندگی بیندازد. پس با خوردن میوه و سبزیجاتی مانند هویج و کلم به سلامتی دهان و دندانان کمک کنید و دور استرس را هم خط بکشید.

## # آرامشت را حفظ کن

## تا حالا موز قرمز دیدین؟

مهر

خوراکی های جدید یکی از حال خوب کن های اساسی هستند. توی این خبر برای دوستان تنوع طلب که از خوراکی های معمولی و روزمره خسته شده اند، یک پیشنهاد قرمز از جنس موزی داریم. بله درست شنیده اید؛ موز قرمز هم به بازار آمد و آن طوری که درباره اش شنیده ایم، علاوه بر خوش رنگی، میوه ای با عطر و طعمی خاص است و مزه اش ترکیبی از طعم موز و تمشک است. ظاهراً این عضو جدید خانواده موزی ها خواصش بیشتر از برادر زردش است و چون سرشار از قند و کالری است، طعم آن هم شیرین تر است. موز قرمز میوه ای نادر است که بیشتر در شرق آفریقا، آسیا، آمریکای جنوبی و امارات یافت می شود و بیش از موز زرد، سرشار از ویتامین C و پتاسیم است.

## # قرمزته

## ترش مزه های غیر مجاز

خبرگزاری مهر



روابط عمومی سازمان غذا و دارو، اسامی لواشک های تقلبی و غیرمجاز را در اطلاعیه ای اعلام کرد. براساس این گزارش، لواشک با نام تجاری دردانه، لواشک میوه ای ساخت شرکت پرهام صنعت با نام تجاری گل پسر، آلوچه پرهام، برگه زردآلو و آلوچه با نام تجاری گل سان و آلبالو رنگین مز به علت نداشتن مجوزهای لازم، غیرمجاز اعلام شده اند. همچنین آلوچه زردآلو و خشکبار با نام تجاری هفت ستاره، آلوچه جنگلی با نام تجاری طلوع چاشنی تبریز، لواشک با طعم سیب و آلبالو با نام تجاری مامیسا، آلوچه با نام تجاری آی سا، آلوچه با نام تجاری باغ ترش، و لواشک تولیدی آقای خلیل رحیمی با نام تجاری ترش و شیرین، جزو غیر مجازها هستند. ترشک میوه ای با نام تجاری ترشک تهران نیز به دلیل نداشتن مجوزهای قانونی لازم، غیرمجاز اعلام شد.

## # این ها را نخورید

## دوره می برای نقاشی

پانا

همزمان با دهه فجر انقلاب اسلامی، دانش آموزان تهرانی در نمایشگاه نگار مکتبخانه به یک مهمانی هنری دعوت شده اند. در این مهمانی قرار است صدها دانش آموز تهرانی دور هم جمع شده و طولانی ترین نقاشی انقلاب را بکشند. این برنامه به مدت ۱۰ روز، از ۱۲ بهمن شروع شده و تا ۲۲ بهمن ادامه دارد.



در کنار این کارگاه آموزشی، یک نمایشگاه از آثار برجسته هنری هم برپا شده است، به همین خاطر شرکت در این برنامه هم فال است و هم تماشا! نمایشگاه از شنبه تا جمعه، از ساعت ۸ تا ۱۹ به نشانی میدان بهارستان نرسیده به چهارراه سرچشمه، انتهای کوچه شهید صیرفی پور، مجموعه فرهنگی شهدای انقلاب اسلامی برقرار است و منتظر پذیرایی از علاقه مندان، به ویژه دانش آموزان است.

## # شما هم دعوتید

## دانش آموزان همیار گردشگر می شوند

فارس



برای دوستداران سفر و ایرانگردی خبرهای خوبی در راه است. طرح «همیار گردشگر» در سال تحصیلی ۹۵-۹۶ به طور آزمایشی اجرا می شود و به دانش آموزان کارت «همیار گردشگر» اهدا خواهد شد. این طرح در سال تحصیلی ۹۵-۹۶ به طور آزمایشی و محدود در استان مازندران و از سال تحصیلی ۹۶-۹۷ در سطح وسیع تری اجرا خواهد شد. اگر علاقه مند به گردشگری و ماجراجویی هستید، از همین حالا دست به کار شوید و خود را برای همیار گردشگر شدن آماده کنید.

در سال تحصیلی ۹۵-۹۶ در کل کشور ۱۰ هزار همیار گردشگر از میان دانش آموزان سنین ۷ تا ۱۷ سال انتخاب خواهند شد. خدا را چه دیدید! شاید شما هم یکی از همیاران گردشگر شدید.

## # شناسنت را امتحان کن

## آموزش و پرورش اجازه می گیرد

فارس

خبرهایی درباره تغییر تقویم آموزشی کشور در راه است، برای همین بهتر است خودتان را پیش پیش برای این تغییرات مانند کم شدن تعطیلات تابستان یا داشتن یک تعطیلات زمستانی آماده کنید. البته آموزش و پرورش قبل از هر کاری باید از مجلس اجازه بگیرد؛ برای همین دبیرکل شورای عالی آموزش و پرورش از ارایه پیشنهاد «جازه تغییر تقویم آموزشی» به مجلس خبر داده و گفته است: «هم اکنون در وزارت آموزش و پرورش موضوع تغییر تقویم آموزشی در دست بررسی کارشناسی است، اما نکته مهم این است که ورود به این طرح نیازمند اجازه مجلس است.»



## # اجازه ما هم دست شماست



با خودم می گویم: «کنند یک وقت حیوان غریبه ای توی طویله آمده باشد؟» و چشم می دوام به دور و برم. اما چیزی دیده نمی شود... دست می کشم به یالها و گردنش؛ به لکه سفید وسط پیشانی اش. فکر می کنم با این کار دیگر آرام بگیرد. اما، بدتر از زیر دستم می لغزد و عقب عقب می رود و شیشه می کشد و سر دست بلند می شود... پدر جلال به خاطر بیماری از دنیا می رود.



اصدا زده، یک نوجوان  
نوجوان ها کز در دارد  
کتاب را به طبعش شود  
تا را نظرد که... می نویسم  
ماری...

خوانش کتاب «کوه مرا صدا زد»، نوشته محمدرضا بایرامی

# مرد کوچک

کتاب این بار درباره فوت پدر یک خانواده و زیاد شدن سختی هاست. بچه ها کوچکند و مادر نمی تواند روی آن ها حساب کند. در این میان جلال، پسر خانواده نمی خواهد مادرش را تنها بگذارد. او می خواهد هر طور شده جای خالی پدر را پر کند. این داستان، «کوه مرا صدا زد» نام دارد.

الهام صالح  
ساده بگویم: در این صفحه، اخبار کتاب را در طول هفته ای که گذشت، مرور می کنیم.

## 02 بفرمایید به قاچ کتاب...!

نیمه پنهان ماه

«رستگار به روایت همسر شهید»: بیست و ششمین کتاب از مجموعه «نیمه پنهان ماه» به تازگی منتشر شده است. این کتاب، زندگی شهید «کاظم نجفی رستگار» را از زبان همسرش بیان می کند و یکی از قشورترین کتاب های نیمه پنهان ماه به شمار می رود. «رستگار به روایت همسر شهید» را نهمه طرماع نوشته و انتشارات روایت فتح منتشر کرده است. این کتاب، ۲۴۸ صفحه دارد و در بخش هایی از آن چنین نقل شده: کنارم نشست، حلقه ای قرمز دور چشم هایش را گرفت و نم اشکش مزه های پریشتش را بهم چسباند. از گوشه صورتش قطره ای اشک پایین آمد، بغضش را فروخورد و گفت: تو نمی دونی من چه عشقی می کنم از اینکه دارم برای مبارزه با کفر می رم؛ ولی این غم تو دل منو آتیش می زنه. خانم تو برنده ای، تو بردی. این قلب من گرفتار تو شده تا ابد؛ ولی وظیفه مسلمانم چی میشه؟ ها؟! تا به حق می افتادم، شانه هایم تکان می خورد و قلبم تند می زد.



01

02 جین ایر کجایی؟

رمان «جیزی به تابستان نمانده»، نوشته بهاران بنی احمدی، توسط نشر چشمه منتشر شد. شخصیت اصلی این کتاب که در ۲۵ بخش انتشار یافته، دختری از طبقه متوسط جامعه است و در تقابل با مادرش قرار دارد. نویسنده کتاب که تئاتر و فلسفه خوانده، بازیگری را تجربه کرده و سال هاست که می نویسد. بخش هایی از کتاب «جیزی به تابستان نمانده» را بخوانید: این جملات برای پشت جلد کتاب انتخاب شده: «جین ایر کجایی؟... من کجا بودم؟ من دوباره در آساق قرمز بودم. هلن گفت: جین آن ها را ببخش. اگر نمی توانی آن ها را ببخشی، گذشته را فراموش کن. فراموش کردن گذشته به زبان ساده است، اما آسان نیست...»



تابستان نزدیک است

انتشارات شهر قاصه، رمان «جین ایر»: نوشته شارلوت برونته را منتشر کرد. «جین ایر» درباره زندگی یک معلم سرخانه است که سرانجام پس از تحمل سختی های بسیار، به خوشبختی می رسد. این کتاب که تصویری ساده و جذاب دارد، بچه های گروه سنی پایین تر را با رمان های معروف جهان آشنا می سازد و جزو پرتیرازترین کتاب های ادبیات جهان به شمار می رود. خوب است بدانید که جین ایر، شباهت های زیادی به زندگی شارلوت برونته دارد. شارلوت برونته مانند خواهر هایش زندگی کوتاهی داشت، اما توانست به چهره ای مطرح در ادبیات جهان تبدیل شود. او به خاطر بیماری سل از دنیا رفت. کتاب «جین ایر» را «هینا لیافی» ترجمه کرده است. این جملات برای پشت جلد کتاب انتخاب شده: کتابهایش تغییر کرده. خیلی از رمان های نوجوانی اش نیست. سیدنی شلدون، فهیمه رحیمی و این آخری دانیل استیل که مایه دق من بود. حرصم را درمی آورد. من هرچه باشد شاعرم - هرچند شاعری ناشناخته - و مادر این بچه. دلم نمی خواهد دخترم این جور کتاب ها را بخواند. آنروز وقتی از سینما برگشت، صورنش را خوب بررسی کردم. هنوز تکو توکی اکلیل پشت چشمش مانده بود. با وسواس سعی کرده بود پاک کند. کارش را خوب انجام داده بود. چیزی نگفتم. وقتی رفت دستشویی کیفش را خالی کردم...



03

04 سورنا؛ سردار ایرانی

«سورنا» عنوان کتابی است که از سوی انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر شده است. این کتاب، جدیدترین اثر ابراهیم حسن بیگی است که بخشی از تاریخ اشکانیان را روایت می کند. «سورنا»: سردار بزرگ ایرانی است که شخصیت اصلی این کتاب را تشکیل می دهد و کتاب می خواهد او را به مخاطب معرفی کند. «سورنا»، روایتی هم زمان از دوره اشکانیان و رومیان را نقل می کند. داستان کتاب از زمانی آغاز می شود که سورنا به عنوان فرمانده دولت اشکانیان مشغول به کار است. این هم جملاتی از متن کتاب: سورنا میان اسیران مردی را دید که شباهت عجیبی به کراسوس داشت. دستور داد لباسی شبیه جامه پادشاهان روم به او بپوشانند. سپس سردار را به ارابه ای سوار کرد و ارابه را در خیابان های شهر به راه انداخت؛ گویی او کراسوس است که تیسفون را فتح کرده شادی و هیجان مردم با دیدن این فاتح دروغین چند برابر شده بود...



بی اعتمادی های ننه و عمو اسحاق

مادر فکر می کند جلال هنوز برای کارهای سخت، کوچک است. او می خواهد جلال فقط درس بخواند، اما جلال باید به مادر کمک کند، به همین دلیل هم سراغ خرد کردن علفها می رود. درست زمانی که فکر می کند کار روی غلتک افتاده، دستش را می برد: «همی دانم چند بافه خرد کرده ام که یکهو سر چین روی سنگ می لغزد و تیغه تاب برمی دارد و دستم آتش می گیرد. فریادی از سر درد می کشم و علفها را ول می کنم. درد چنان بی تابم کرده که نمی توانم یک جا بند بشوم.» وقتی مردهای ده برای گرفتن کبک به کوه می روند، جلال از عمو اسحاق می خواهد او را همراه خودش ببرد، اما عمو اسحاق هم فکر می کند جلال برای این کار کوچک است. جلال، یواشکی دنبال عمو اسحاق می رود، اما عمو مرد کار کشته ای است و به این سادگی ها گول نمی خورد، او هیچ جلال را می گیرد: «از زرتگی ات بگو با خود نگفتی که زرتنگم؟ نه عمو اسحاق، من کی... نمی گذارد حرفم را تمام کنم. - فرقی نمی کند که گفته باشی یا نه. با خودت فکر کردی، خوب دیگر عمو اسحاق است و کلی هم پیر شده. لابد گوش هایش هم سنگین است. می افتم دنبالش و تا خود کوه، رو نشان نمی دهم و کلی به ریشش می خندم.»

جلب اعتماد اطرافیان

عمو اسحاق از جلال می خواهد به روستا بازگردد. جلال دل دل می کند. عمو اسحاق دور شده، اما جلال هنوز قدم از قدم برداشته که یکباره عمو صدایش می زند. جلال فکر می کند عمو می خواهد به خاطر دل دل کردن دعوایش کند، اما عمو اسحاق به جلال اجازه می دهد که به شکار کبک بیاید. آن ها توی کوه برای دو کبک کمین می کنند، یکی از کبکها را می گیرند، اما کبک دوم فرار می کند. عمو اسحاق نزدیک پرتگاه می رود که کبک را بگیرد، اما بهمن می آید و عمو زیر برفهای سنگین گیر می کند. جلال، او را نجات می دهد. این موضوع باعث می شود تا دیگران به این نتیجه برسند که می توان روی جلال حساب باز کرد. حتی ننه که قبلا با عمو خرد کردن جلال مخالف بوده، حالا به او این اجازه را می دهد: «راه می افتم که بروم بیرون. می گوید: کجا؟ - می روم سراغ ایلدارا! باهش کار دارم. - باشد، برو، ولی وقتی برگشتی کمی علفه خرد کن. من دستم بند است. برمی گردم و با ناباوری نگاهش می کنم...»



کوه مرا صدا زد  
نویسنده: محمدرضا بایرامی  
تصویر گر: امیر شعبانی پور  
مشخصات نشر: تهران، شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۷  
مشخصات ظاهری: ۱۱۹ ص، مصور، چاپ پنجم  
تلفن: ۰۰۱۶۶۴۷۷۰۱  
www.iricap.com

پدر خوب نیست و ابد  
موضوع را فهمیده، عجیب  
ببین من نند: «نذران تو ک  
م هایش درو من زند. با خور  
نویسم: «نذران وقت حیوان  
کاک تو ک طویله آمده باش؟  
م من روانم به دور و برم. اما  
س زنده نمی شود... دست  
نتم به یالها و گردنش: به لکه  
وسط پیشانی اش.

## 03 خبرک کتاب

- ۱ مؤسسه تاریخ ادبیات کودکان، روزشماری را با موضوع «کودک از نگاه نقاشان ایرانی» منتشر کرد. روزشمار سال ۱۳۹۶ این مؤسسه با نام و یاد توران میرهادی؛ پیشکسوت ادبیات کودک آغاز می شود و از نقاشی های مینیاتوری تا نقاشی های امروزی را معرفی می کند. این روزشمار شامل آثار هنرمندانی مانند علی اصغر پتگر، هانیبال الخاص، فرح اصولی و پرویز کلاتری است.
- ۲ مسابقه داستان نویسی «انقلاب و روایان کوچک» توسط نهاد کتابخانه های عمومی برگزار می شود. در این مسابقه، کودکان و نوجوانان، با مراجعه به کتابخانه های عمومی، تصویری از انقلاب را در ۱۰ سطر به صورت داستان بیان می کنند. انقلاب و روایان کوچک، ۱۲ بهمن آغاز شده و تا ۲۲ بهمن ادامه دارد.
- ۳ «گما» به اقدام نژاد پرستانه رئیس جمهوری آمریکا واکنش نشان داد. این انتشارات مستقل انگلیسی اعلام کرده به جای انتشار کتاب های نویسندگان آمریکایی، آثار نویسندگان عرب، مسلمان و پناهنده ها را منتشر خواهد کرد. «جی. کی. رولینگ»، «هارگارت اتوود»، «استفن کینگ»، «جان گرین» و «جوئیس کرول اوتس» برخی از نویسندگانی هستند که در صفحات اجتماعی خود به اقدام ترامپ اعتراض کرده اند.
- ۴ جشنواره داستانک «کودکان کار، آندگان فردا» برگزار می شود. کودکان کار، عزت نفس، ادب و احترام، همدلی، پدرم قهرمان است، محیط زیست و قضاوت های عجولانه، موضوعات این جشنواره است. هر نویسنده می تواند با ۳ اثر حداکثر ۵۰۰ کلمه ای در این جشنواره شرکت کند. علاقه مندان می توانند تا ۱۰ اسفند آثار خود را به نشانی koodak448@gmail.com ارسال کنند.

۵ «بچه گرو فالو» با ترجمه حمید پیرهادی انتشار یافت. بچه گرو فالو، داستان موشی باهوش است که در کنده یک درخت زندگی می کند و سه شکارچی خطرناک در کمین او هستند. این کتاب را جولیا دونالدسون نوشته، اکسل شفلر تصویرگری کرده و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر کرده است.

ک مشکل از سر و کولشان بالا  
ی بینی چه قدر بدبختی داریم؟  
تر کسی نیست شخمش بزند؟  
نزار و یک کوفت و زهرمار دیگر؟  
می کند باری از روی دوش مادر  
میم می گیرد برف های پشت بام  
دست هایم را برف مالی می کنم  
کرش را می کردم. کمی که کار  
ش را پوشانده، اما همین برف

همه جوایز یک کتاب

در این صفحه سعی می کنیم کتاب های خوبی را به شما معرفی کنیم، کتاب هایی که بعضی جایزه گرفته اند، بعضی نه، اما همه آن ها ارزش مطالعه را دارند.  
«کوه مرا صدا زد»، جایزه های زیادی را دریافت کرده:  
۱ دبلم افتخار کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.  
۲ کتاب شایسته وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به همراه جلد دومش، «بر لبه پرتگاه»، در کتاب سال جمهوری اسلامی ایران.  
۳ برگزیده از سوی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان ایران.  
۴ «خرس طلایی» سال ۲۰۰۱ از استان بزن سوئیس.  
۵ جایزه «هار عینکی آبی» سال ۲۰۰۱ میلادی، سوئیس.





7192likes  
View all 16001 comments

شگفتی‌های جشنواره فیلم فجر

در این ستون، روزهای قبل از دعوی فوتبالی‌ها برایتان گفتیم، اما فکر نکنید در عالم هنر از این خبرها نیست. درواقع انگار این روزها هیچ کس اعصاب درستی و حسابی ندارد!

شما فکرش را بکن کارگردان و تهیه‌کننده فیلم «قاتل اهلی»، بعد از روبه‌روی کلی خبرنگار و مخاطب، تا نشست خبری برگزار کنند، بعد کارگردان بگوید فیلم من دو نسخه نمی‌شود، تهیه‌کننده بگوید می‌شود و ۱۵ دقیقه آن اصلاح می‌خورد، بعد دوباره کارگردان بگوید صحبت از اصلاح در حد شما نیست، آن وقت بگوید کی‌روش و براتکو از کی یاد می‌گیرند آنقدر به هم گیر می‌دهند و دعوا می‌کنند!

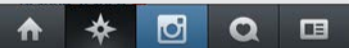
این فیلم قاتل اهلی با اینکه تا حالا چشم تماشاگران را هم خیلی نگرفته، حاشیه‌هایش چشم همه را کور کرده است؛ آنقدر که حتی قبل از اکران هم نام‌نگاری‌های «پرویز پرستویی» به‌عنوان بازیگر نقش اول و «مسعود کیمیایی» به‌عنوان کارگردان حسابی خبرساز شدند.

اما شاید جالب‌ترینش دعوی «پولاد کیمیایی» پسر کارگردان و پای ثابت فیلم‌های پدرش با تهیه‌کننده باشد که چون تهیه‌کننده گفته بود پولاد نباید در فیلم باشد، پسر حسابی از خجالتش درآمده بود و اتفاقاً در فیلم هم بازی کرد تا دیگر کسی جرأت نکند به پسر آقای کارگردان بگوید بالای چشمش ابروست!

اصلاً نظر من را می‌خواهید، همین که عوامل قاتل اهلی با این سطح از اختلاف تا اینجا کار کنار هم مانده‌اند و فیلمشان در جشنواره هم اکران شده، خودش یک‌جور شگفتی است! قصه اینکه نکنید این کارها را جلوی مردم! خوب نیست هر طرف را که نگاه می‌کنیم دعوی یک قشر باشد. کمی هم خوب‌تر دار باشید راه دوری نمی‌رود.

- #دعوا
- #خویشترداری
- #جشنواره#فجر
- #کیمیایی‌ها
- #کی‌روش
- #براتکو

#Sahar\_A: اصلاً بعضی از این دعوها باید مثبت هجده بخوره  
#Khanoom\_hashtak: ای بابا «هشت» که سقف سنیش هجده‌ساله.



روزهای انقلاب (۸)  
نظرات و درگیری‌های خیابانی ادامه دارد. رژیم شاه تلاش می‌کند کنترل اوضاع را به دست بگیرد اما این کار غیرممکن است.

ظاهر اختلاف براتکو و کی‌روش تمام‌شدنی نیست

# گلادیاتورها



سوژه رسانه‌های عربی

اگر بخواهیم از کل جریان اختلاف براتکو و کی‌روش بگوییم، مثنوی هفتادمن کاغذ می‌شود، اما از نتیجه این اختلافات بی‌شمر همین بس که این دونفر و فوتبال ایران در آستانه روزهای آمادگی تیم ملی و بازی‌های آسیایی باشگاه‌ها، سوژه اول رسانه‌های عربی هستند. سایت ارم نیوز ابوظبی در یکی از گزارش‌های خود با اشاره به ادامه‌دار بودن جنگ رسانه‌ای کی‌روش و براتکو در این‌باره نوشته است: «کارلوس کی‌روش بازم در بیانیه اخیر با هجوم به براتکو ایوانکوویچ سرمربی کروات تیم فوتبال پرسپولیس، تلاش‌های مسؤولان فوتبال را برای برقراری آشتی بین این دو سرمربی خنثی کرد و بیانیه دیگری علیه براتکو صادر نمود.»



قهر کی‌روش و اضافه‌وزن پرسپولیس‌ها!

خب این قهر کردن کی‌روش هم که ماجرای معروفی است. او قهر کرد و به پرتقال رفت و ظاهراً این ماجرا هم با اتمام زمان استراحت اجباری بازیکنان تمام شد، اما اختلافات براتکو و کی‌روش نه. لجبازی‌های این دونفر به گفته کی‌روش باعث تعطیلی برخی بازی‌های دوستانه تیم ملی شد و دودش به چشم بازیکنان پرسپولیس رفت؛ چون کی‌روش عذر آن‌ها را از تیم ملی خواست و در تازه‌ترین اظهارنظرش هم گفت «بازیکنان پرسپولیس چاق هستند و به تیم ملی دعوت نمی‌شوند!»

استراحت اجباری!

همه ماجرا از یک حکم جنجالی فدراسیون فوتبال شروع شد؛ حکمی که می‌گفت همه بازیکنانی که به تیم ملی دعوت شده‌اند، حدود دوهفته باید استراحت کنند و در هیچ تمرین باشگاهی هم شرکت نکنند! براتکو اولین کسی بود که به این حکم عجیب اعتراض کرد و با گفتن اینکه بازیکنان از باشگاه پول می‌گیرند، اعلام کرد هر کس به تمرین نباید اخراج است!

در این اختلافات هواداران پرسپولیس همه‌جوره پشت براتکو درآمدند و خطاب به کی‌روش گفتند توهین به سرمربی پرسپولیس، توهین به ۲۰ میلیون هوادار این تیم است.

فراز ۲۷  
از دعای ۳۱ صحیفه سجادیه  
برداشت و الهام آزاد  
از اسماعیل فیروزی

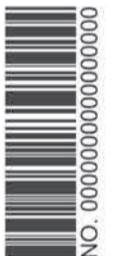
خدایا اگر پشیمانی پیش تو توبه است، پس من پشیمان‌ترین پشیمان‌هایم. و اگر ترک گناهت انابه است، پس من اولین انابت‌کنندگانم. و اگر استغفار سبب ریختن گناهان است، پس من پیش تو از مستغفرانم...

اللَّهُمَّ إِنِّي يَكُنُ التَّوْبَةُ تَوْبَةً إِلَيْكَ فَأَلَّا أَنْتَمُ التَّائِبِينَ، وَإِنِّي يَكُنُ الرَّكْعُ لِمَعْصِيَتِكَ إِنَابَةً فَأَنَا أَوَّلُ الْمُتَسَبِّحِينَ، وَإِنِّي يَكُنُ الْإِسْتِغْفَارُ حَطَّةً لِلذَّنُوبِ فَأِنِّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ

https://telegram.me/khosroanjom\_majid

برای پیشرفت تحصیلی فرزندان  
انگیزه ایجاد کنید...

پسر! اگه شاگرد اول بشی  
سببیللمو برات بیگودی می‌کنم!!



«هشتکو» جایی برای خندیدن، شاد بودن و حرف‌های خوشمزه زدن است.

## # هشتکو

- #آقای همساده: فقط پدر من می‌تونه! بعد از اینکه جواب آزمایش منو گرفت و سالم بودم بگه: «این همه ولخرجی کردم و هیچم هم نبود!»
- #پسر آقای همساده: به امید روزی که هیچ زنگ هشدار گوشی‌ای برای بیدار کردن آدم‌ها به صدا در نیاد.
- #تنبیل‌خان: ما از زندگی دیگران فقط ظاهرش را می‌بینیم، این ظاهر را نباید با باطن زندگی خود مقایسه کنیم.
- #استاد بزرگ: زندگی خوب یعنی بخوابی، بیدار شی، صبحانه بخوری، دوباره بخوابی. همین روند برای ناهار و شامم صدق می‌کنه.
- #تنبیل‌خان: گذشته‌ها رو به‌جا دم‌دست بذار تا به‌وقت‌هایی سرت رو برگردونی و بهش به نگاه بندازی که به‌وقتی اشتباهات رو تکرار نکنی، همین...
- #استاد بزرگ: رفتم تردمیل بخرم طرف گفت بیا از این ارزون‌هاش بخر گارانتی هم داره گفتم: چرا؟ گفت: تو از قیافت معلومه ورزش نمی‌کنی به‌ماه دیگه می‌خوای بیاری پس بدی
- #تنبیل‌خان: رفته بودم به پاسور... کلا زندگیش با خاک یکسان شد... از اون به‌بعد تصمیم گرفتم همون «درس عبرت» بمونم!
- #آقای همساده: بچه‌ها بیاین بی‌خیال این شیم که اول مرغ بود یا تخم‌مرغ... به‌جاش به این فکر کنیم که اول ساعت جلو بود کشیدنش عقب، یا عقب بود کشیدنش جلو؟
- #خوشمزه‌خان: مردی از همسرش پرسید: چه احساسی داری وقتی چهار ساعت می‌نشینی دل‌مه می‌پیچی و من در عرض یک‌دقیقه می‌خورم؟ زتش می‌گه: همون احساسی که تو بعد از یک‌ماه کار، حقوقت رو میاری و من در عرض یک‌دقیقه تو بازار خرجش می‌کنم.
- #خوشمزه‌خان: رفتم تردمیل بخرم طرف گفت بیا از این ارزون‌هاش بخر گارانتی هم داره گفتم: چرا؟ گفت: تو از قیافت معلومه ورزش نمی‌کنی به‌ماه دیگه می‌خوای بیاری پس بدی
- #تنبیل‌خان: فقط پدر من می‌تونه! بعد از اینکه جواب آزمایش منو گرفت و سالم بودم بگه: «این همه ولخرجی کردم و هیچم هم نبود!»
- #پسر آقای همساده: به امید روزی که هیچ زنگ هشدار گوشی‌ای برای بیدار کردن آدم‌ها به صدا در نیاد.
- #تنبیل‌خان: ما از زندگی دیگران فقط ظاهرش را می‌بینیم، این ظاهر را نباید با باطن زندگی خود مقایسه کنیم.
- #استاد بزرگ: زندگی خوب یعنی بخوابی، بیدار شی، صبحانه بخوری، دوباره بخوابی. همین روند برای ناهار و شامم صدق می‌کنه.
- #تنبیل‌خان: گذشته‌ها رو به‌جا دم‌دست بذار تا به‌وقت‌هایی سرت رو برگردونی و بهش به نگاه بندازی که به‌وقتی اشتباهات رو تکرار نکنی، همین...
- #استاد بزرگ: رفتم تردمیل بخرم طرف گفت بیا از این ارزون‌هاش بخر گارانتی هم داره گفتم: چرا؟ گفت: تو از قیافت معلومه ورزش نمی‌کنی به‌ماه دیگه می‌خوای بیاری پس بدی